

**Comparative Studies  
in Jurisprudence,  
Law, and Politics**

## **Applications of the Rule of Sovereignty in the Context of Sales Options**

1. Yaghoub Alizadeh\*: Assistant Professor, Faculty Member of Theology, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: y\_alizadeh@pnu.ac.ir (Corresponding Author)
2. Babak Marandi: PhD in Private Law, University of Tehran, Tehran, Iran

### **ABSTRACT**

The rule of sovereignty is one of the most significant jurisprudential principles, playing a critical role in civil law regulations, particularly in contracts. Meanwhile, sales options are also among the key topics in contracts of sale, which are prevalent issues in society and necessitate thorough examination of their dimensions. The aim of this article is to explore the question: what are the applications and functions of the rule of sovereignty in the context of sales options? This article employs a descriptive-analytical approach and uses library research methods to address the aforementioned question. The findings indicate that based on the rule of sovereignty, the dominion of the owner is one of the well-known principles among jurists, frequently referenced in various chapters of transactions in jurisprudence. In some cases, the only basis for a legal ruling is this very principle, which is of such generality that it encompasses various types of non-prohibited disposals, both substantively and executively. That is, these disposals by the owner are considered legally permissible and lawful from a jurisprudential standpoint and also exert their substantive effects (such as transfer of ownership, etc.). In the realm of options, regarding the waiver of options, reference is made to the rule al-nās musallatūn ‘alā amwālihim (people have authority over their property) in relation to the waiver of the right of assembly (waiver after the contract) and the option of ghabn (disposal by the deceived party before awareness of the deceit).

**Keywords:** *rule of sovereignty, sale, options, option of ghabn, waiver of options, right of assembly*

How to cite: Alizadeh, Y. & Marandi, B. (2024). rule of sovereignty, sale, options, option of ghabn, waiver of options, right of assembly. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(2), 124-137.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 12 July 2024  
Revise Date: 15 August 2024  
Accept Date: 30 August 2024  
Publish Date: 22 September 2024



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

## کاربردهای قاعده سلطنت در باب خيارات بيع

۱. یعقوب علیزاده: استادیار، عضو هیات علمی هیات دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. پست الکترونیک: y\_alizadeh@pnu.ac.ir (نویسنده مسئول)

۲. بابک مرندی: دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

### چکیده

قاعده سلطنت از مهمترین قواعد فقهی است که نقش مهمی در قواعد حقوق مدنی به خصوص قراردادها دارد. در همین حال خيارات بيع نیز از موضوعات مهم عقد بيع است که از امور مبتلا به در جامعه است و بررسی ابعاد آن مهم و ضروری است. هدف مقاله حاضر بررسی این سوال است که قاعده سلطنت در باب خيارات بيع چه کاربردها و کارکردهایی دارد؟ این مقاله توصیفی تحلیلی بوده و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی سوال مورد اشاره پرداخته است. یافته‌ها بر این امر دلالت دارد که بر مبنای قاعده سلطنت، تسلط مالک، یکی از قواعد مشهور میان فقها است که پیوسته در بسیاری از ابواب معاملات در فقه به آن تمسک می‌کنند و در برخی موارد، تنها مستند حکم شرعی، همین قاعده است و عمومیتی دارد که شامل اقسام تصرف غیر ممنوع از نظر وضعی و تکلیفی می‌شود؛ یعنی این تصرفات مالک از نظر شرعی حلال و مباح است و هم اثر وضعی خود (نقل و انتقال و غیره) را می‌گذارد. در حیطه خيارات، در خصوص اسقاط خيارات، خيار مجلس (اسقاط بعد از عقد) و خيار غبن (تصرفات مغبون قبل از علم به غبن) به قاعده الناس مسلطون علی اموالهم استناد شده است.

**واژگان کلیدی:** قاعده سلطنت، بيع، خيارات، خيار غبن، اسقاط خيارات، خيار مجلس

نحوه استناددهی: علیزاده، یعقوب، و مرندی، بابک. (۱۴۰۳). کاربردهای قاعده سلطنت در باب خيارات بيع. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۲)، ۱۳۷-۱۲۴.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۲ تیر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۹ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۳



معنی خیار در حقوق، یعنی اجازه و اختیاری که قانون به افراد می‌دهد تا بتوانند، با استفاده از آن‌ها، معامله خود را فسخ کنند. در واقع، خیار، حقی است که برای طرفین قرارداد، در نظر گرفته است که به موجب آن، دارنده خیار، می‌تواند اقدام به برهم زدن معامله منعقد شده، نماید. در همین حال یکی از قواعد مسلم فقهی قاعده سلطنت یا سلطنت است معنای حاکم بودن و در فقه به معنای تسلط مالک بر مالش به نحو کامل. یکی از قواعد مشهور و مهم فقهی قاعده تسلیط است که از دیرباز از اساسی‌ترین قاعده‌های فقه اسلام بوده است و از جمله قواعد معروف بین فقها است که در ابواب مختلف فقه معاملی به آن استناد شده و در بعضی از مسائل تنها مدرک به حساب می‌آید. منظور از این قاعده آن است که مالک نسبت به مالش مسلط و صاحب اختیار است که هر نوع تصرفات حلال را در آن انجام دهد؛ یعنی می‌تواند بفروشد، هبه کند، صدقه دهد، وقف نماید و اجاره بدهد. معاملات و قراردادهای و قواعد مربوط به آن نقش مهمی در تعاملات انسانها در جوامع دارد به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از اختلافات موجود بین افراد جامعه ناشی از روابط تجاری و معاملاتی آن‌ها با یکدیگر است در جامعه ما شاید بتوان گفت حداقل یک سوم از دعاوی مطرح در محاکم دادگستری ناشی از همین موضوع است. لازمه پیشگیری از این اختلافات و یا حل و فصل سریع آن‌ها توسط محاکم، وجود قوانین مناسب و کافی و نیز آشنایی افراد جامعه با قواعد حاکم بر معاملات و قراردادهای و حقوق و تکالیف خود در آن‌ها است به عنوان مثال چنانچه در یک عقد بیع، خریدار و فروشنده به حقوق و تکالیف خود در برابر یکدیگر و قواعد حاکم بر عقد بیع از جمله خیارات موجود در آن و شرایط و زمان اعمال این خیارات آشنایی کامل داشته باشند و در تنظیم مبیعه نامه هم این مسائل را مدنظر قرار دهند به طور یقین جلوی بسیاری از اختلافات احتمالی و ضرر و زیانهای وارده به اشخاص گرفته خواهد شد و یا در صورت بروز اختلاف، قاضی می‌تواند با مراجعه به قوانین صریح و شفاف آن را حل و فصل نماید. بنابراین تبیین هرچه بیشتر قواعد حاکم بر معاملات و قراردادهای از طریق انجام پژوهشهای لازم در منابع ارزشمند فقهی که عمده‌ترین منابع حقوق جمهوری اسلامی ایران می‌باشند، گامی بسیار مؤثر در پیشگیری و یا حل و فصل سریع اختلافات احتمالی ناشی از معاملات و قراردادهای است. بر اساس آنچه گفته شد هدف مقاله حاضر بررسی این سوال است که قاعده سلطنت در باب خیارات بیع چه کارکردهایی دارد؟ به منظور بررسی سوال مورد اشاره ابتدا پیشینه پژوهش بیان شده، سپس قاعده سلطنت و خیارات بیع مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت از کارکردهای قاعده سلطنت در باب خیارات بیع بحث شده است.

#### پیشینه پژوهش

در خصوص کارکردهای قاعده سلطنت و همچنین خیار مختص بیع، به صورت جداگانه پژوهش‌های متعددی انجام شده است: سیدفضل الله محمودی، در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه خیارات مختص بیع در قراردادهای الکترونیکی در حقوق مدنی ایران»، خیار مختص بیع در قراردادهای الکترونیک را بررسی کرده است. مطابق نتایج پژوهش مورد اشاره «با توجه به ماهیت یکسان آن‌ها با عقود سنتی و متعارف، احکام و قواعد یکسانی بر هر دو نوع قرارداد مترتب می‌شود. اما از آنجا که قراردادهای الکترونیکی در بستری مجازی منعقد می‌شوند، شیوه ظهور و تحقق برخی از این خیارات با نوع سنتی آن متفاوت می‌باشد، که البته این تفاوت تنها از جنبه شکلی بوده و تأثیری بر نحوه اعمال خیار و احکام کلی آن نخواهد داشت. بنابراین در خیاراتی هم چون خیار عیب، خیار شرط، خیار غبن، خیار تقلیس، خیار تبعض صفت، خیار حیوان، و خیار تأخیر ثمن، بدلیل اینکه تحقق آن‌ها هیچ ارتباطی به نحوه شکلی انعقاد قرارداد ندارد، و معامله به هر صورتی که انجام پذیرد، تأثیری

بر شکل گیری آن‌ها نخواهد داشت، لذا شیوه ظهور و احکام مربوط به آن‌ها نیز در هر دو نوع قرارداد یکسان می‌باشد و نیازی به بررسی مجدد در قراردادهای الکترونیکی ندارند» (Mahmoudi, 2016).

علیرضا عابدی سرآسیا، در مقاله‌ای، با عنوان «قاعده سلطنت و نقش آن در تصحیح قراردادهای نوپیدا با نگاهی به اندیشه‌های امام خمینی (ره)» کاربرد قاعده سلطنت در قراردادهای جدید را بررسی کرده است. مطابق نتایج مقاله مورد اشاره: «قاعده تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم) با وجود شهرت فراوان، از جهاتی مورد تشکیک بعضی محققان از جمله امام خمینی قرار گرفته است. در نظر این گروه، قاعده دارای اطلاق نبوده، در مواردی که جواز یا صحت تصرف خاصی مشکوک باشد، نمی‌توان به آن استناد کرد. لذا چهار وجه در مورد مفاد قاعده بررسی شده، با ارائه نظر پنجمی، اثبات شده که شارع مقدس با جعل سلطنت برای مالک، تمامی تصرفات وی را، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، امضا کرده است. البته این سلطنت، تعلیقی بوده و تنها در مواردی است که خود شارع برخلاف سلطنت مالک، اعمال سلطنت نکرده باشد. یکی از ثمرات ارزشمند این نظر در حقوق و فقه معاملات آن است که این قاعده در تصحیح قراردادهای نوپیدا، که دلیل بطلان آن‌ها وجود ندارد، نقشی اساسی خواهد داشت» (Abadi Sarasia, 2017).

همچنین داود سعیدی، در مقاله‌ای، با عنوان «درآمدی بر مبانی کاربردشناختی متون فقهی در بیع و خیارات»، به بحث در خصوص بیع خیارات پرداخته است. بر اساس یافته‌های پژوهش مورد اشاره، «بیع و خیارات از مهم‌ترین موضوعات حوزه متون فقهی، سیستم حقوقی و قضایی کشور ایران به شمار می‌رود. با توجه به لفظ محور بودن مبانی استنباط احکام، پیش‌فرض کاربردشناختی فقها این است که شارع مقدس نیز همچون دیگر عقلا، بلکه به عنوان رئیس عقلا از روش‌های متداول بشری جهت انتقال معنا و پیام در حوزه زبان، بهره جسته است. کاربست‌های بینامتنیت، اصل تعبیر محدود، پیش‌فرض‌ها از اساسی‌ترین مبانی در کاربردشناختی متون فقهی است» (Saeedi, 2003). تمایز و نوآوری مقاله حاضر نسبت به پژوهش‌های انجام شده این است که در مقاله حاضر کارکردهای قاعده سلطنت در باب خیارات بیع بررسی می‌شود.

#### قاعده سلطنت

«یکی از قواعد مسلم فقهی قاعده تسلیط است که در لسان فقهاء به قاعده سلطنت مشهور است» (Ansari, 2004). «سلطنت در لغت به معنای تمکن و حاکم بودن و تسلیط در لغت به معنای چیره گردانیدن کسی بر دیگری و مسلط کردن همراه با قهر و غلبه است» (Dehkhoda, 1998). «سلطنت در اصطلاح فقهی عبارت است از تسلط مالک بر مالش به نحو کامل و به هر صورتی که خواست، غیر از مواردی که ممنوع شده است» (Fathullah, 2006). «به این بیان که اگر تصرفی از نظر شرعی منعی نداشت، انجام آن از طرف مالک جایز است و او حق دارد که از حق خود بگذرد و آن را در اختیار دیگران قرار بدهد. این قاعده در بسیاری از معاملات بمعنای خاص بلکه به معنای عام مورد استناد قرار می‌گیرد. و در برخی موارد، تنها مستند حکم شرعی، همین قاعده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱). «این قاعده متأخر از واجبات مالی (خمس، زکات، دین و...) است. به این بیان که قاعده سلطنت برخی از موارد که از حقوق خداوند است مثل خمس و زکات را شامل نمی‌شود. و خروج این موارد از تحت قاعده به نحو تخصص است یعنی از اول داخل در موضوع آن نبوده است. و سایر امور مالی که با تسلط مذکور منافات دارد نیز تخصیصاً از قاعده خارج هستند» (Makarem Shirazi, 2000). «تمسک به قاعده سلطنت مانند قواعد فقهی دیگر، مطلق نیست بلکه شرائط و محدودیت‌هایی دارد که باید رعایت شود. از جمله آن شرائط این است: ۱- اصل تملک ثابت باشد و تمسک به قاعده برای دست یابی به حکم در موارد تصرف مشکوک باشد نه برای اثبات مالکیت متصرف. چون تسلط متصرف بر تملک است، پس نمی‌توان تملک را با این قاعده اثبات کرد ۲- سلطنت مذکور از نظر شرعی جایز باشد» (Ansari, 1996).

حدود شرعی قاعده سلطنت، عبارتند از:

الف. «از ناحیه متعلق: متعلق این تصرف باید شرعاً مباح باشد و تصرف مذکور در اموری که دارای مفسده است و شارع آن را حرام کرده است مثل خوردن مردار، گوشت سگ و خوک خشکی و... نباشد؛ گرچه این امور به ملکیت در می‌آیند و قابلیت نقل و انتقال را دارند» (Borujerdi, 2004).

ب. «از ناحیه روش‌های کسب و به دست آوردن حلال باشد. مثلاً نقل و انتقال از روی اجبار یا اکراه نباشد و شخص متمکن از این تصرف باشد و معامله غرری و ربوی نباشد» (Ansari, 2004).

ج. «از ناحیه نحوه تصرف: تصرف مذکور نباید مصداق اسراف و تبذیر باشد و یا در راه گناه و فساد مصرف شود. و نیز به نظر عده‌ای نباید به قصد ضرر رساندن به دیگران باشد» (Makarem Shirazi, 2000).

اهمیت شایان توجه قاعده سلطنت که عامل استقرار و قوام مالکیت است، باعث شده تا مکاتب جدید حقوقی نیز بدون استثنا و به شدت تحت تأثیر آن قرار گیرند؛ به طوری که قسمت اعظم و عمده‌ی مجموعه مقرراتی که به منظور تنظیم امور اقتصادی و تعیین حد و مرز روابط اقتصادی افراد جامعه در نظام‌های قانون‌گذاری جدید تدوین می‌شود، در واقع، مایه‌ی اصلی خود را از این قاعده و فروع و شقوق مختلف آن می‌گیرد.

#### خیارات مختص بیع

«خیار» از لحاظ ساختار لغوی اسم مصدر برای «اختیار» است، همان‌طور که «غسل»، اسم مصدر برای «اغتسال» است (Ansari, 2004). اختیار، مصدر باب افتعال است و به معنای انتخاب کردن و برگزیدن است بسیاری از علمای لغت به این مطلب تصریح کرده‌اند (Ibn Manzur, 1993; Jawhari, 2009).

در مجمع البحرین‌النهاییه و تاج العروس با اشاره به حدیث «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا» (Hor Ameli, 2008)؛ آمده است که خیار به معنای طلب یکی از دو امر است؛ امضاء یا فسخ بیع (Tareehi, 2015). بنابراین معنای لغوی خیار عبارت است از برگزیدن انتخاب کردن و ترجیح دادن (Sobhani Tabrizi, 2014). در قرآن کریم هم به همین معنا آمده است آنجا که می‌فرماید: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» (الأعراف/۱۵۵).

معنای اصطلاحی خیار با معنای لغوی آن مغایر است چراکه نزد فقها خیار به معنای «حق الخیار» یا «حق الاضطفاء» است و نه صرفاً «اختیار» یا «انتخاب» (Sobhani Tabrizi, 2014). بنابراین باید گفت خیار از معنی لغوی خود به معنای اصطلاحی نقل پیدا نموده است. معنای اصطلاحی متعددی برای خیار ذکر شده است که برخی آن‌ها عبارتند از:

الف. «الخیار ملک فسخ العقد؛ یعنی خیار عبارت است از مالکیت و قدرت بر فسخ عقد» این معنا را شیخ انصاری به نقل از «ایضاح الفوائد» (Fakhr al-Muqaddimin, 2008) بیان نموده و بین متأخرین هم مشهور است. اشکالی که به این تعریف وارد شده این است که جامع و مانع نیست (Sobhani Tabrizi, 2014)؛ جامع نیست زیرا خیاری که برای محجور مانند سفیه و مجنون ثابت است داخل این تعریف قرار نمی‌گیرد چراکه چنین افرادی قدرت بر اعمال خیار و فسخ عقد را ندارند و اما مانع نیست زیرا تعریف فوق شامل مواردی هم مثل تسلط بر فسخ در عقود جایز و تسلط هر یک از زوجین بر فسخ نکاح به واسطه عیوب طرف مقابل می‌شود که خیار به معنای مصطلح نیستند.

اما در پاسخ به اشکال اول باید گفت خیارى که برای محجور مانند سفیه و مجنون ثابت است داخل این تعریف قرار می‌گیرد زیرا محجور قدرت فسخ دارد و او مالک زمام عقد است ولی نمی‌تواند این حق را شخصاً اعمال کند. این ولی اوست که به نیابت از او این حق را اعمال می‌کند مانند سایر تصرفاتی که ولی به جهت رعایت غبطه محجور انجام می‌دهد و از طرفی تعریف فوق ظاهر در این نیست که لزوماً صاحب خیار شخصاً بتواند خیار را اعمال کند. در پاسخ به اشکال دوم هم می‌توان گفت که اگرچه در این موارد مذکور هم تسلط بر فسخ وجود دارد ولی از جهاتی با تسلط ناشی از خیار متفاوت است از جمله اینکه تسلط ناشی از خیار قابل انتقال به واسطه ارث و یا قابل اسقاط توسط ذوالخیار است و لذا از آن تعبیر به حق می‌شود ولی در موارد فوق، سلطه و مالکیت قابل انتقال و یا اسقاط نیست زیرا از نوع حکم است بنابراین سلطه مالک بر رد عقد فضولی قابل اسقاط نیست اگرچه مالک بگوید آن را ساقط نمودم. لازم به ذکر است که طبق نظر شیخ انصاری این معنای اصطلاحی که برای خیار ذکر شده - یعنی ملک فسخ العقد یک معنی اصطلاحی است که بین متأخرین مشهور است. ولی در روایات باب خیار، کلمه خیار به همان معنی لغوی - که همان اختیار باشد. استعمال شده است. مثلاً حق واهب که عقد هبه را می‌تواند فسخ کند اطلاق خیار شده؛ در روایات، به فسخ عقود جایز هم اطلاق کلمه خیار شده است؛ و این، استعمال، از باب معنی لغوی است (Ansari, 1996, 2004).

ب. «الخيار ملك إقرار العقد و إزالته»؛ یعنی؛ خیار، قدرت بر اقرار عقد (یا به معنای ابقای عقد یا الزام عقد) و قدرت بر ازاله عقد است (Najafi, 2006). برخی معتقدند این تعریف با آنچه در روایات از جمله روایت «البيعان بالخيار ما لم يفتروا» (Hor Ameli, 2008)؛ موافق تر است طبق این روایت متبایعان تا زمان افتراق قدرت بر انتخاب یکی از دو طرف عقد را دارند (Sobhani Tabrizi, 2014).

ج. «إن الخيار حق اصطفاء الفسخ، لا ملك الفسخ»؛ یعنی: خیار، حق انتخاب فسخ عقد است نه سلطه بر فسخ عقد. امام خمینی (ره) ضمن بیان این تعریف معتقد است این تعریف با معنای لغوی خیار مناسبت دارد هرچند عین آن نیست (Mousavi Khomeini, 2001). به هر ترتیب در یک تعریف نسبتاً جامع می‌توان گفت که خیار به معنی تسلط بر فسخ و امضای عقد است.

خيارات در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف: خیار مختص عقد بیع خیاراتی هستند که مخصوص عقد بیع بوده و در دیگر عقود و معاملات جاری نمی‌شوند و عبارتند از ۱. خیار مجلس؛ ۲. خیار حیوان؛ ۳. خیار تأخیر ثمن؛ ماده ۴۵۶ قانون مدنی که در حقیقت برگرفته از فقه است هم به این موضوع تصریح کرده است. ب: خیار عام یا خیارات مشترک خیاراتی هستند که اختصاص به عقد بیع ندارند و ممکن است در سایر عقود و معاملات هم محقق شوند و عبارتند از: ۱. خیار شرط؛ ۲. خیار غبن؛ ۳. خیار رؤیت؛ ۴. خیار عیب.<sup>۱</sup>

### خيار مجلس

خيار مجلس عبارت است از حق فسخی که پس از تحقق معامله برای هر یک از فروشنده و خریدار تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده‌اند وجود دارد. این حق خیار با انعقاد معامله آغاز و با جدا شدن دو طرف معامله از یکدیگر پایان می‌یابد (Sobhani Tabrizi, 2014).

«مراد از مجلس مطلق مکان متبایعین در هنگام بیع است چه در این مکان ایستاده باشند یا نشسته و علت اینکه به مجلس تعبیر، شده از باب تعبیر به فرد غالب است یعنی غالباً در حال، جلوس بیع انجام می‌شود. اما اینکه خیار به خود مجلس اضافه شده در حالی که خیار مال متبایعین

<sup>۱</sup> در قانون مدنی، اسامی خیارات دیگری هم ذکر شده که عبارتند از خیار تدریس خیار تبعض صفقه، خیار تخلف شرط و خیار تخلف وصف لکن همان گونه قبلاً بیان شد قول مشهور که در مکاسب هم به آن اشاره شده- تعداد خیارات را هفت عدد ذکر کرده‌اند و بقیه خیارات را مستحق عنوان مستقل نمی‌دانند.

است نه مال، مجلس، به دلیل این است که خیار وجوداً قائم به مجلس است و ارتفاع خیار هم منوط به انقضاء مجلس است و عدم مجلس، عدم خیار را در پی دارد» (Fakhar Toosi, 2005).

«در موردی که خرید و فروش به وسیله مکاتبه انجام می‌شود چون دو طرف در یک محل برای بستن عقد اجتماع نمی‌کنند تردیدی وجود ندارد که خیار مجلس نیز تحقق نمی‌یابد ولی در فرضی که عقد با تلفن منعقد می‌شود ممکن است گفته شود که ارتباط فکری و معنوی دو طرف هنگام مکالمه در حکم حضور در یک مجلس است پس تا هنگامی که گفتگوی نهایی را قطع نکرده‌اند می‌توانند از خیار مجلس استفاده کنند، ولی با توجه به اینکه از احکام مربوط به خیار مجلس به خوبی برمی‌آید که حضور واقعی در مجلس عقد نیز مانند ارتباط، فکری سهمی در این راه دارد و تنها ارتباط معنوی باعث ایجاد خیار نیست؛ چنانچه اگر دو طرف به گفته‌های خود در مجلس عقد پایان دهند و به کار دیگر پردازند تا زمانی که از آن مجلس خارج نشده‌اند، خیار فسخ دارند در حالی که ارتباط فکری آنان نیز قطع شده است می‌توان نتیجه گرفت که خیار مجلس در عقودی که به وسیله تلفن انجام می‌گیرد جاری نیست» (Katouzian, 2006, 2007, 2008).

### خیار حیوان

حقیقت خیار حیوان، تسلط خریدار - حیوان بنا بر قول مشهور - بر فسخ عقد تا سه روز از زمان عقد است. «در بیان حکمت ایجاد خیار حیوان گفته شده است از آنجا که در هنگام معامله حیوان امکان دارد در آن عیب پنهانی باشد که نتوان تشخیص داد، و شناسایی حیوان بیمار از سالم هم حداقل برای مردم عادی دشوار است» (Katouzian, 2006, 2007, 2008).

هیچ اختلافی در ثبوت خیار حیوان بین فقهای امامیه وجود ندارد (Ansari, 1996, 2004)؛ این خیار مختص فقه امامیه است و غیر از ایشان کسی قائل به آن نیست (Sobhani Tabrizi, 2014). ادله خیار حیوان عبارتند از: ۱. روایات ۲. اجماع محصل یا منقول فقهاء (Madani Kashani, 2008; Najafi, 2006)؛ از «خلاف شیخ طوسی فهمیده می‌شود که در زمان، ایشان تلقی این بوده است که خیار حیوان همان خیار مجلس است که در غیر حیوان با افتراق طرفین منقضی می‌شده است و در حیوان باگذشت سه روز منقضی می‌شده است (Tusi, 2005). در اختصاص خیار حیوان به مشتری و عدم آن سه قول وجود دارد که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم (Sobhani Tabrizi, 2014).

ظاهر نص و فتوا این است که خیار حیوان عام بوده و شامل خرید و فروش هر موجود ذی روح است که دارای ارزش است؛ اعم از اینکه دارای خون جهنده باشد مانند: گاو و گوسفند و یا فاقد خون جهنده باشد مانند، ماهی زنبور عسل و کرم ابریشم. البته خیار حیوان منصرف است از آنچه به عنوان گوشت فروخته می‌شود و نه به عنوان حیوان زنده مانند خرید و فروش ماهی خارج شده از آب و لو هنوز زنده باشد؛ و یا صید مشرف به موت. زیرا در عرف حیوان کشته شده در حکم اشیاء است و حکمتی که برای جلوگیری از ضرر ناشی از بیماری حیوان گفته شده است تنها در مورد حیوان زنده مصداق پیدا می‌کند (Katouzian, 2006, 2007, 2008). همان طور که منصرف است از حیوان کلی هنگامی که به صورت سلف فروخته می‌شود چراکه بنا بر حمل اولی حیوان نیست اگرچه به حمل شایع حیوان است (Sobhani Tabrizi, 2014).

آیا خیار حیوان، مختص موردی است که مبیع حیوان معین باشد؟ یا در بیع حیوان به نحو کلی فی الذمه هم خیار حیوان وجود دارد؟ ظاهراً نظر شیخ انصاری این است که خیار حیوان مختص مبیعی است که جزئی معین باشد؛ و در بیع کلی فی الذمه، این خیار ثابت نیست (Fakhar Toosi, 2005). لکن برخی از حقوقدانان این خیار را در مورد بیع کلی نیز جاری می‌دانند (Imami, 1997). قول اول به نظر قوی‌تر

می‌رسد زیرا در بیع کلی، تملیک از هنگام عقد انجام نمی‌شود و هیچ نویسنده‌ای ابتدای خیار را تاریخ قبض مشتری ندانسته است. بنابراین امکان فسخ عقد تا سه روز از تاریخ بیع، هیچ ضرری را نمی‌تواند جبران کند و حکمت ماده ۳۹۸ قانون مدنی تنها در جایی مصداق پیدا می‌کند که مبیع عین معین باشد و به محض وقوع بیع به ملکیت خریدار درآید. علاوه بر این درجایی که معلوم شود فروشنده، فردی را که از مصداقهای کلی برگزیده و تحویل داده، دارای صفات مشروط در عقد نباشد و به دید عرف معیب است می‌توان الزام او را به تسلیم فرد سالم درخواست کرد و جایی برای اعمال خیار باقی نمی‌ماند در واقع خیار حیوان یکی از شاخه‌های خیار عیب است با این تفاوت که در این مورد قانون‌گذار عیب مبیع را مفروض دانسته و به همین مناسبت خریدار را از اثبات آن معاف کرده است بنابراین همان‌طور که خیار عیب ویژه مبیع معین است خیار حیوان نیز در مبیع کلی راه ندارد (Katouzian, 2006, 2007, 2008).

### خیار تأخیر

خیار تأخیر عبارت است از تسلط فروشنده بر فسخ عقد پس از سه روز در صورتی که خریدار در این مدت بهای کالا را نپردازد. فروشنده‌ای که کالایی را فروخته ولی هنوز آن را به خریدار تحویل نداده و بهای آن را نیز نگرفته است چنانچه شرط تأخیر پرداخت بها و کالا، هرچند به مقدار یک ساعت نشده باشد معامله تا سه روز لازم است و در صورت پرداخت بها از سوی خریدار در این مدت کالا تحویل وی می‌گردد؛ اما اگر سه روز بگذرد و بها پرداخت نگردد. فروشنده حق خیار دارد؛ یعنی بین فسخ عقد و بین امضای آن با مطالبه بهای کالا مخیر است. خیار تأخیر به بیع و فروشنده اختصاص دارد (Hashemi Shahroudi, 2007) و مشتری از جهت تأخیر در تسلیم مبیع این اختیار را ندارد ماده ۴۰۲ قانون مدنی هم در تعریف خیار تأخیر ثمن می‌گوید: هرگاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین متعاملین اجلی تعیین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله می‌شود.

شرایط ثبوت خیار تأخیر به طور خلاصه عبارتند از حال بودن عقد بیع؛ انقضای مدت سه روز از تاریخ عقد عدم پرداخت تمام ثمن عدم تسلیم تمام مبیع به مشتری؛ لزوم عین خارجی یا کلی در معین بودن مبیع و عدم لزوم وجود این اوصاف در ثمن؛ حیوان و جاریه نبودن مبیع؛ نبودن خیار دیگری جز خیار تأخیر برای هر دو یا یکی از دو طرف معامله بنا بر قولی متعدد بودن دو طرف معامله بنا بر قولی در ادامه به طور تفصیلی به این شرایط خواهیم پرداخت (Ghasemzadeh, 2006).

### قاعده سلطنت و اختیارات بیع

در این مبحث تلاش شده کارکردهای قاعده سلطنت در باب اختیارات بررسی شود.

### کارکرد قاعده سلطنت و اسقاط اختیارات

از دیدگاه فقها «الخیار ملک اقرار العقد و ازالته؛ یعنی خیار عبارتست از مالکیت انسان بر استقرار دادن به عقد یا بهم زدن آن» (Najafi, 2006)؛ صاحب جواهر (ره)، خیار را به «ملک اقرار العقد و ازالته» تعریف کرده است (Najafi, 2006). «در تعریف فوق، تعبیر به ملک به جای حق، می‌تواند به این لحاظ مطلوب باشد که مبین امکان اسقاط و انتقال به غیر از طریق وکالت و یا مبادله باشد، اما از جهت اینکه ملک اخص از حق است، می‌توان در آن مناقشه روا دانست؛ در واقع، اسقاط از لوازم شیء است که اعتبارش وابسته به اضافه کردن آن به مالک است؛ اما منافع اعیان (مثلاً ساقط کردن حق)، اعتبارش به دلیل اضافه کردن آن به مالک نیست؛ بلکه دلیل اعتبارش، قابلیت عین برای انتفاع از آن است» (Hakim, 2006).



شیخ انصاری اما بر تعریف «ملک اقرار العقد و ازاله» ایراد وارد می‌کند» (Ansari, 1996, 2004). در مکاسب شیخ انصاری خیار را این گونه تعریف کرده اند «الخيار لغت اسم مصدر من الاختيار و غلب فی کلمات جماعه من المتأخرین فی ملک فسخ العقد» (Ansari, 1996, 2004). وی در این خصوص بیان داشته‌اند: «فخر المحققین فرزند علامه حلی آن را اقتدار یا تسلط بر به هم زدن عقد می‌داند و ضمن ایراد آن را مانع اغیار نمی‌داند. مثل تسلط دو طرف معامله بر فسخ عقد جایز، اختیار مالک بر به هم زدن عقد فضولی، اختیار وارث بر رد و وصیت بیش از یک سوم ماترک، همچنین اختیار هر یک از همسران بر فسخ عقد نکاح نسبت به عیوبی که موجب فسخ عقد می‌گردد و اختیار عمه و خاله در بهم زدن عقد نکاح برادرزاده و خواهر زاده. شیخ در مقام دفاع از تعریف مزبور، کلمه ملک مستعمل در تعریف را حق معنی کرد و ایرادات را مرتفع می‌داند. پس وجه اخراج موارد پیش گفته از تعریف خیار آن است که مستفاد از مالکیت در تعریف خیار این که خیار از جمله حقوق است. حال آن که موارد مذکور داخل در احکامند و در موارد اخیر هم شاید گفت که نکاح شبیه معامله است و فسخ عقد مسامحتاً از اقسام خیار عقد است» (Ansari, 1996, 2004).

شاید اولین فقیهی که به صورت خاص، به تفاوت مفهومی حق و حکم توجه ویژه نموده باشد، شیخ انصاری باشد (Ansari, 1996, 2004). از منظر شیخ «مهم‌ترین تفاوت حق و حکم در اختیار بودن است. توضیح آن که حق در اختیار شخص است و فی الجمله قابل اسقاط است. مانند حق شفعه ولی حکم مطلقاً در اختیار شارع است و اختیار مکلفین در آن مدخلیتی ندارد» (Ansari, 1996, 2004). در فقه نیز شکی نیست، که خیارات از جمله حقوق است. شیخ انصاری به این مطلب مکرر اشاره دارند، از جمله: «ان الخيار من الحقوق لا من الاحکام» (Ansari, 1996, 2004)؛ و: «ان الخيار حق مالی قابل لاسقاط» (Ansari, 1996, 2004)؛ و آن گاه نتیجه می‌گیرند که طبق قاعده مسلمة «کل ذی حق ان یسقط حقه»؛ صاحب خیار می‌توان آن را اسقاط نماید.

این قول تا آنجا که جست‌وجو شد، مخالفی ندارد. شیخ انصاری در کتاب مکاسب در ابتدای احکام کلی خیارات این بحث را با تفصیل بیشتری پی گرفته است، ایشان معتقدند برای اثبات این امر می‌توان به الناس علی مسلونهم استناد کرد زیرا بر اساس این حدیث مالک با استناد با تسلط و مالکیت بر مالش امکان اسقاط خیار را دارد (Ansari, 1996, 2004).

النهاییه شیخ تعریف خیار را مبنی بر «ملک فسخ عقد» تعریف مشهور متأخرین دانسته اند و خیار مستعمل در روایات باب خیار را به همان معنی لغوی می‌داند. در توضیح ملک بایستی گفت که «شاید مراد از ملک، قدرت و سلطنت نباشد» که اگر قدرت و سلطنت بودن در همه آن موارد داخل می‌شد و نقض به حساب می‌آمد، بلکه مراد از ملک، حق باشد یعنی، خیار حقی است که با این حق، انسان مسلط بر فسخ عقد می‌گردد. پس کلمه حق، داخل تعریف است و بنابراین آن پنج مورد خارج می‌شود. زیرا در همه آن موارد جواز فسخ از قبیل حق نیست بلکه از نوع حکم است (Fakhar Toosi, 2005).

هم چنین درباره خیار برخی از اساتید فقه نقل می‌کنند که «خیار سلطنت بر عقدی دانسته شده است که لازمه آن تسلط بر چیزی است که به شخص از طرف معامله انتقال پذیرفته است و یا این که خیار سلطنت بر عقدی دانسته شده است که لازمه آن تسلط بر پس دادن چیزی است که از طرف معامله به شخصی منتقل شده و به تبع آن بازگرداندن چیزی است که از شخص به طرف معامله صورت پذیرفته است. یا این که خیار سلطنت بر عقد است و لازمه آن تسلط بر بازگرداندن و پس دادن عوض و معوض است و اثری که به تبعیت جاری شده باشد وجود ندارد، و تعریف‌های پیش گفته ماهیت خیار را سلطنت بر عقد می‌دانند که همان سلطنت یکی از طرفین معامله یا هر دو، بر فسخ است و شامل فسخ در عقود لازم و جایز است و باز گرداندن و پس دادن عوض و معوض را از آثار خیار می‌دانند. لیکن باید پذیرفت که چون تعریف

مانع اغیار (مثل عقد جایز) نیست کامل نمی‌باشد» (Borujerdi, 2004). هم چنین گفته شده است که «خیار همان سلطنت بر انحلال عقد است و لازمه آن بازگرداندن و پس دادن عوض و معوض است. لیکن باید پذیرفت که بازگرداندن و پس دادن مورد معامله همان سلطنت بر انحلال عقد است نه این که بین آن دو رابطه لازم و ملزوم می‌باشد» (Tabatabai Yazdi, 1999).

### کارکرد قاعده سلطنت در انواع خیارات

کارکردهای قاعده سلطنت در انواع خیارات عبارتند از:

#### اسقاط بعد از عقد در خیار مجلس

«خیار مجلس عبارتست از حقّ بر هم زدن عقد بیع توسط هر یک از متبایعین تا زمانی که متفرّق نشده‌اند، خواه آن‌ها در جایی نشسته یا ایستاده باشند یا راه بروند یا غیر از آن» (نراقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۸۱)؛ «و اگر میان آن‌ها حایلی مثل دیوار یا پرده، وجود داشته باشد، خیار مجلس از بین نمی‌رود» (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۵). مرحوم شیخ انصاری (ره) در همین زمینه می‌فرماید: «مراد از مجلس، مطلق مکان متبایعین در زمان عقد بیع است، چه در آن مکان ایستاده یا نشسته باشند؛ اما علت اینکه از این خیار به خیار مجلس، تعبیر شده از باب تعبیر به فرد غالب است؛ یعنی غالباً در حال جلوس، بیع انجام می‌شود» (Naraghi, 2006).

بنابراین تا اینجا ملاحظه می‌شود که مجلس به معنای اصطلاحی، مدّ نظر نمی‌باشد بلکه معنای عرفی آن یعنی آنجایی که متبایعین حضور دارند و در آن مکان عقد را منعقد می‌کنند مورد توجه قرار گرفته است. اما در مورد این که آیا منظور از عنوان «مجلس» اجتماع فیزیکی متبایعین می‌باشد یا نه، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد» (Qolipour Gilani, 2006).

«یکی از موارد سقوط خیار مجلس، اسقاط آن بعد از انشای عقد است؛ مثل اینکه بعد از عقد یکی از متبایعین بگوید: خیار را ساقط کردم، یا بیع را بر خود لازم کردم، یا بیع را اختیار کردم، یا به بیع التزام دارم و از این قبیل» (Ameli, 2006).

مرحوم شیخ انصاری (ره) معتقد است، اسقاط کننده حقیقی خیار مجلس، همین قسم است؛ زیرا ظاهر از کلمه «اسقاط» این است که به شیء ثابت متحقق، تعلق بگیرد. برخلاف اطلاق اسقاط در متن عقد، که اطلاق مجازی است نه حقیقی، زیرا هنوز عقدی در عالم خارج متحقق نشده است (Ansari, 1996).

برای سقوط خیار مجلس به واسطه اسقاط آن بعد از عقد، سه دلیل می‌توان ذکر نمود: الف اجماع فقهای امامیه. ب موافقت اخباری که دلالت بر سقوط خیار به واسطه «تصرف» دارند؛ در این اخبار، امام (ع) علت سقوط خیار، به واسطه تصرف در مبیع را علامت وجود رضا، به بیع بیان فرموده‌اند؛ بنابر این هنگامی که سقوط خیار را با تصرف به دلیل وجود رضایت کافی بدانیم؛ به طریق اولی، اسقاط خیار مجلس بعد از عقد، حاکی از رضایت قوی‌تر نسبت به تصرف است. ج قاعده مسلمة «لکلّ ذی حق اسقاط حقه» (هر صاحب حقی می‌تواند حقش را اسقاط نماید)؛ چه بسا استدلال به این قاعده به خاطر مفهوم حدیث منقول از پیامبر اسلام (ص) انّ النّاس مسلّطون علی اموالهم باشد؛ بنابراین اگر مردم بر اموالشان مسلّط هستند و به هر کیفیتی که تمایل دارند و اراده می‌کنند قادر خواهند بود در آن‌ها تصرف نمایند، از جمله تصرفات، اسقاط حقّ خیارشان بعد از عقد است. مرحوم شیخ انصاری (ره) می‌فرماید: ظاهراً از اطلاقات و عموماتی که در مقام سقوط خیار مجلس بعد از عقد، وارد شده، چنین استفاده می‌شود که اسقاط خیار مجلس با هر لفظی (از دلالت‌های عرفی) که دلالت بر سقوط آن بنماید، محقق خواهد شد و دلیل آن دو امر است:

۱. حدیث شریف «انّ الناس مسلطون علی اموالهم»؛ این حدیث دلالت دارد بر اینکه مردم بر اموال خود تسلط دارند و از جمله تسلط و انواع آن، تسلط مردم بر اسقاط حق خیارشان است به هر کیفیتی که بخواهند و اراده کنند و اگر بخواهیم اسقاط این حق را به لفظ مشخصی، منحصر کنیم، منافات با سلطنت مطلق دارد که از حدیث مزبور استفاده می‌گردد (Ansari, 1996).

۲. مفهوم موافقت ادله‌ای که بر کفایت برخی افعال مثل سکوت همراه با قرینه و یا تصرف در ثمن در اجازه بیع فضولی دلالت دارند؛ بنابراین وقتی که این افعال در صورتی که لفظ هم نیستند، دلالت بر اجازه در بیع فضولی دارد؛ به طریق اولی، اسقاط حق که (گفتیم) به واسطه هر لفظی، ممکن است صورت بگیرد محقق خواهد شد (Khansari, 2016).

شایان ذکر است، نسبت به لفظی که به یکی از دلالت‌های عرفی، بر سقوط خیار مجلس دلالت دارد، عنوان «اسقاط» صادق بوده و به حکم قاعده «لکلّ ذی حقّ اسقاط حقه» نافذ و مؤثر می‌باشد و متفرّع بر این حکم (که اسقاط با هر لفظی تحقق می‌یابد) اگر یکی از متباینین بگوید «اسقطت الخیار من الطرفين» (خیار مجلس را از طرفین عقد ساقط نمودم) و دیگری نیز به آن رضایت دهد، حق الخیار شخص راضی شونده نیز ساقط می‌گردد؛ زیرا رضایت وی به این امر، نیز اسقاط محسوب می‌شود و دیگر لازم نیست که وی علاوه بر رضایت به این امر، «اسقطت» را انشا نماید (Khansari, 2016).

#### تصرفات مغبون قبل از علم به غبن در خیار غبن

تصرفات مغبون قبل از علم به غبن بر این امر دلالت دارد که اگر مشتری مغبون، قبل از علم به غبن، در مالی که به وی منتقل شده تصرفی انجام داد، که مخرج از ملک باشد، یعنی تصرف لازمی باشد، که قابل اعاده به ملک او نباشد، چنین تصرفی را مسقط خیار غبن قرار داده‌اند. در واقع اگر مشتری مثلاً قبل از آگاهی به غبن - اقدام به یکی از تصرفات ناقله از ملک نماید، مثلاً آن را بفروشد و یا وقف کند. به عقیده مشهور فقها حق الخیار از او ساقط می‌شود.

بنابراین این مسقط، چند قید دارد؛ اولاً متصرف مشتری باشد، یعنی جایی که مشتری مغبون شده و تصرف کند، ثانیاً قبل از علم به غبن است و مشتری هنوز علم به غبن پیدا نکرده است، ثالثاً این تصرف باید مخرج از ملک باشد و رابعاً باید تصرف لازمی باشد، که با این چهار قید، این تصرف را مسقط خیار غبن قرار داده‌اند (Ansari, 1996).

دلیل بر سقوط خیار در صورت تصرف ناقلا نه مشتری در کتاب تذکره چنین آمده است که در صورت وقوع چنین تصرفی استدارک (پرداخت پول و استرداد عین) ممکن نیست (Qolipour Gilani, 2006).

شیخ انصاری در مقام بررسی این دلیل می‌فرماید: «پذیرش این دلیل مشکل است زیرا در خیار بقای عین و امکان رد آن شرط نیست بلکه هر گاه شخص دارای خیار معامله را فسخ نماید، در صورت بقای عین همان را و در صورت تلف آن، بدلش را دریافت می‌دارد، و بر این اساس اگر تصرف مزبور واقع شود، مانعی ندارد که مشتری بدل عین را به جای آن» تحویل دهد و نتیجتاً دلیل ارائه شده از سوی علامه مردود خواهد گردید» (Ansari, 1996).

با وجود اشکال سابق الذکر توجیه دلیل مزبور به گونه‌ای که می‌آوریم امکان پذیر می‌باشد قاعده لاضرر صراحتاً دلالت بر ثبوت خیار برای مغبون نموده و متیقن این است که لزوم بیع را نفی می‌نماید و جواز رد عین را برای شخص مغبون ثابت می‌سازد و در صورت وقوع تصرف مورد بحث، رد عین ممکن نخواهد بود و از این رو با انجام این تصرف دلیل بر جواز فسخ نخواهیم داشت. اگر ادعا شود که مشتری در

صورت حق عدم فسخ متضرر خواهد گشت در پاسخ باید گفت: در صورت الزام غابن به فسخ و دریافت بدل عین به جای اصل آن، وی نیز متضرر می‌گردد و تضرر مغبون با ضرر غابن تعارض خواهد داشت.

ایشان معتقد است که با تصرف ناقلا نه، خیار غبن ساقط نمی‌شود و بر قائلین سقوط اعتراف کرده استدلال ایشان چنین است که ضرری که خیار را موجب شده پس از ایجاد تصرف مورد بحث نیز باقی می‌ماند. و این که مغبون با وجود جهالت به غبن تصرف نموده، دلالتی بر رضایت وی نداشته و اقدام بر آن محسوب می‌گردد و با توجه به این که از عموم قاعده نفی ضرر فقط صورت اقدام عالمانه بر ضرر خارج می‌باشد روشن می‌گردد که در صورت محل بحث خارج از عموم این قاعده نخواهد بود و از رهگذر همین قاعده می‌توان گفت مغبون قدرت بر فسخ رد عین یا بدل آن را دارد.

اگر بگوئید که با ضرری که در این صورت بر غابن وارد می‌گردد چه کنید؟ در پاسخ بایستی گفت: بر وی ضرری وارد نمی‌شود چرا که کالا مثلی بوده و به وی مثل آن چه داده است را دریافت می‌دارد عدم تضرر روشن خواهد بود. چرا که با دریافت مثل ضرر منتفی است. و اما اگر قیمی بوده و وی قیمت می‌گیرد نیز تحقق ندارد چرا که از این که کالای مزبور توسط غابن در معرض بیع قرار گرفته روشن می‌شود که او دریافت قیمت آن را مدنظر قرار داده است و بنابراین ضرری بر او وارد نمی‌شود. ایشان می‌فرمایند: اجماع برخلاف گفته شهید اول وجود ندارد چرا که این مساله در سخنان علمای قبل از محقق اول اصلا مطرح نگردیده است (Fakhar Toosi, 2005).

### نتیجه‌گیری

در خصوص تاثیر و کارکرد قاعده سلطنت بر اختیارات نتایج تحقیق نشان داد این امر در دو موضوع قابل بحث و بررسی است. بحث نخست اسقاط اختیارات است. خیار، در واقع حقی است که صاحب آن، براساس حکم شرع، می‌تواند عقد را فسخ و یا ابقاء نماید؛ از دیدگاه برخی فقها (شیخ انصاری) تعبیر خیار به ملک فسخ عقد چندان دقیق به نظر نمی‌رسد؛ چرا که ماهیت خیار، حق است و شارع مقدّس با البیعان بالخیار اقدام به جعل حق برای متعاملین کرده که ثبوت و سقوط آن به دست خود آنهاست. در حقیقت مبنای خیار در فقه قاعده سلطنت است. بر اساس قاعده سلطنت برای مالک اختیاراتی در خصوص فسخ بیع قایل شده اند. در واقع فرد بر حسب حق تملک، تصرف و اختیاری که در مالش دارد امکان اسقاط اختیارات آن را دارد. خیار مجلس در اسقاط بعد از عقد و خیار غبن در تصرفات مغبون قبل از علم به غبن از جمله اختیاراتی هستند که شیخ انصاری معتقد به بکاربرد قاعده سلطنت در تبیین و تحلیل آن است.

### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

### حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

## EXTENDED SUMMARY

The rule of sultan, or qa'idat al-sultan, is a widely accepted jurisprudential principle granting full authority to the property owner to exercise rights over their property, as long as their actions are not legally forbidden. The article's primary aim is to explore the applicability of this rule in various

aspects of sale options (khiyarat), which are mechanisms allowing parties to rescind a sale under specific conditions.

The study employs a descriptive-analytical approach, relying on a library-based research method to analyze the relationship between the rule of sultan and sale options, with a focus on the specific types of khiyarat—including khiyar al-majlis (option of meeting) and khiyar al-ghabn (option of loss). The research findings underscore the significance of the rule of sultan as one of the fundamental principles in Islamic jurisprudence, regularly invoked by scholars across various areas of transactional jurisprudence. In some instances, the rule serves as the sole basis for Islamic legal rulings (Shari'a) regarding the permissibility and legality of transactions (Ansari, 2004).

In Islamic jurisprudence, the rule of sultan emphasizes the absolute control of a property owner over their property, giving them the right to manage, transfer, sell, or lease their assets as they wish. This legal authority stems from the Quranic verse "The people are entitled to their properties" (an-nas maslutoon 'ala amwalihim), which establishes the basis for the owner's dominion over their assets. However, this rule is not absolute and is subject to limitations where the law explicitly prohibits certain types of disposals, such as in cases involving usury, fraud, or harm to others (Sobhani Tabrizi, 2014). In the context of sale options, the article highlights the flexibility granted by this principle, allowing parties to modify, terminate, or affirm contracts according to their own volition within legal boundaries.

The article pays special attention to khiyar al-majlis, the right of both the buyer and the seller to annul a sale as long as they have not physically separated after concluding the contract. This option derives its validity from the rule of sultan, whereby the dominion of the buyer and seller over their respective positions remains intact until they leave the meeting place. The author discusses the juristic opinions on whether the mere verbal declaration of intent to rescind is sufficient or if actual physical separation is required. Some jurists assert that even if the parties verbally affirm the sale but remain in the same physical space, they retain the right to revoke the contract under this option (Najafi, 2006).

In contrast, khiyar al-ghabn focuses on situations where one party is deceived or misled about the value of the goods, resulting in an unfair transaction. The article notes that if the aggrieved party becomes aware of the deception after the transaction, they are entitled to annul the contract under this option. Once again, the rule of sultan allows the deceived party to exercise their right to invalidate the sale, as long as they have not engaged in actions that imply acceptance of the transaction, such as making irreversible transfers or utilizing the goods. This approach ensures that justice is upheld, and neither party is subject to undue loss or exploitation (Ansari, 1996).

The revocation of sale options is another key aspect where the rule of sultan finds its application. The article explores how this rule grants the owner the right to waive their legal options. For instance, the seller or buyer may choose to forgo their right to rescind the contract, thereby affirming the sale even in cases where they would be legally justified in annulling the transaction. This waiver must be made explicitly, and once the party has waived their option, they lose the ability to exercise it in the future. The author emphasizes that the right to revoke is fundamentally tied to the principle of ownership and dominion, making it an essential element of the rule of sultan (Makarem Shirazi, 2000).

In conclusion, the article affirms that the rule of sultan is pivotal in the context of sale options, providing both flexibility and protection for contractual parties. By granting property owners control over their transactions, the rule upholds the principle of autonomy while maintaining safeguards against exploitation and injustice through the various sale options available under Islamic law. The study recommends further research into the application of this rule in modern contractual settings, particularly in electronic contracts and international trade, where traditional notions of physical presence and ownership might be challenged.

## References

- Abadi Sarasia, A. (2017). The Rule of Authority and Its Role in Correcting Emerging Contracts (With Reference to the Thoughts of Imam Khomeini). *Matin Research*, 19(75), 129-154.
- Ameli, S. Z. a.-D. (2006). *Al-Rawda al-Bahiyah in the description of al-Lum'a al-Damashkiyyah* (Vol. 2). Davari bookstore, Qom.
- Ansari, M. (1996). *Kitab al-Makasab al-Muharmah wa al-Baya wa al-Alkhiri* (Vol. 2-5). World Congress in honor of Sheikh Azam Ansari, Qom.
- Ansari, M. (2004). *Faraid al-Usul* (Vol. 5). Ismailian.
- Borujerdi, M. T. (2004). *Nahayah al-Afkar*. Islamic Publications Office, Qom.
- Dekhoda, A. A. (1998). *Dekhoda Dictionary* (Vol. 6). University of Tehran Publishing.
- Fakhar Toosi, J. (2005). *In the presence of Sheikh Ansari (Explanation of Khaiyarat)* (Vol. 1). Morteza Publishing, Qom.
- Fakhr al-Muqaddimin, M. i. H. i. Y. (2008). *Explanation of Benefits in Explaining Problems of Principles* (Vol. 1). Ismailian Publishing Institute.
- Fathullah, A. (2006). *Majamaha Alfaza faqah Jafari*. Publishing House of Matabagh, Dammam.
- Ghasemzadeh, M. (2006). Article on legal and jurisprudential review of the option of delaying the price. *Adalat Ara Legal Journal*, 2(6-7), 97-68.
- Hakim, S. M. (2006). *Miftah al-Arwah al-Maqidah* (Vol. 14). Al-Sadough Library.
- Hashemi Shahroudi, S. M. (2007). *Fiqh Culture According to the Ahl al-Bayt* (Vol. 3). Encyclopedia of Islamic Fiqh according to the Ahl al-Bayt Institute, Qom.
- Hor Ameli, M. b. H. (2008). *Al-Wasal al-Shia* (Vol. 18). Al-Bayt Institute, Qom.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-Arab* (Vol. 4). Dar Al-Fikr for Printing, Publishing, and Distribution.
- Imami, S. H. (1997). *Civil Rights* (Vol. 1). Islamic Publishing.
- Jawhari, I. i. H. (2009). *Al-Sihah: The Crown of Language and Arabic Clarity* (Vol. 2). Dar Al-Ilm for Millions.
- Katouzian, N. (2006). *Introductory course of civil rights (lessons from certain contracts)* (Vol. 1). Ganj Danesh Publications, Tehran.
- Katouzian, N. (2007). *Preliminary Course in Civil Law (Lessons on Specific Contracts)* (Vol. 1). Ganj Danesh Publishing.
- Katouzian, N. (2008). *Civil Law (Specific Contracts Course)* (Vol. 1). Shareholding Publishing.
- Khansari, S. F. (2016). *Mahsil al-Kalam for Transactions* (Vol. 5). Ismailian Publishing.
- Madani Kashani, R. (2008). *Noble Commentary on Options and Conditions*. Ayatollah Madani Kashani Library.
- Mahmoudi, S. F. (2016). The Position of Specific Options in Sales Contracts in Iranian Civil Law. *Journal of Law and Jurisprudence Studies in Political Science*, 2(2), 88-96.
- Makarem Shirazi, N. (2000). *Al kahvahado Al faqhiyyah* (Vol. 1). Madrasa of Imam Ali bin Abi Talib, Qom.
- Mousavi Khomeini, S. R. (2001). *The Book of Sale* (Vol. 4). Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini.
- Najafi, M. H. (2006). *Jewels of Speech in Explaining Sharaye' al-Islam* (Vol. 23). Dar Ahl al-Turath al-Arabi.
- Naraghi, M. A. (2006). *Mustanad al-Shi'a in the Rulings of Shari'a* (Vol. 2). Ayatollah Marashi Najafi Office, Qom.
- Qolipour Gilani, M. (2006). *Summary of Al-Khiyarat book (Sheikh Ansari)* (Vol. 4). Quds Publications.
- Saeedi, D. (2003). An introduction to the practical foundations of jurisprudential texts on sale and purchase. *Journal of Legal Research*, 23(65), 1-18.
- Sobhani Tabrizi, J. (2014). *Al-Mukhtar fe Ahkam Al-Khiyar*. Institute of Imam Sadiq, peace be upon him.
- Tabatabai Yazdi, M. K. (1999). *Al Haasea Al-Masab* (Vol. 2). Maktab al-Shams publishing house.
- Tareehi, F. (2015). *Majamaha Bahrain* (Vol. 3). Mortazavi bookstore.
- Tusi, A. J. f. M. i. H. (2005). *Al-Khilaf* (Vol. 3). Islamic Publications Office.